اَلدَّرسُ الثّالِثُ

﴿فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللهِ لِنْتَ لَهُم وَلَوْ كُنْتَ فَظّاً غَليظَ الْقَلْبِ لَانْفَضّوا مِنْ حَوْلِكَ ...﴾ آل عِمران: ۱۵۹

پس به[برکتِ]رحمتی از سوی خدا با آنان نرمخو شدی، و اگر تندخو و سنگدل بودی، بی‌گمان از اطرافت پراکنده می‌شدند.

ثَلاثُ قِصَصٍ قَصيرةٍ (بِتَصَرُّفٍ)

سه داستان کوتاه (با تصرّف و دستکاری)

۱. اِحْتِرامُ الْأَطفالِ: احترام به کودکان

ذاتَ يَوْمٍ كانَ رَجُلٌ جالِساً (خبر کان) عِندَ رَسولِ اللهِ ﷺ. وَ بَعْدَ لَحَظاتٍ جاءَ ابْنُهُ و سَلَّمَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ؛ ثُمَّ راحَ نَحْوَ والِدِهِ، فَقَبَّلَهُ الْأَبُ وَ أَجْلَسَهُ عِندَهُ. فَرِحَ رَسولُ اللهِ ﷺ مِن عَمَلِهِ.

روزی مردی نزد پیامبر خدا ﷺ نشسته بود. و بعد از چند لحظه پسرش آمد و به پیامبر ﷺ سلام کرد؛ سپس به سوی پدرش رفت، پدر او را بوسید و وی را نزد خود نشانید. پیامبر خدا ﷺ از کار او خوشحال شد.

وَ بَعْدَ قَليلٍ جاءَتْ بِنْتُهُ، وَ سَلَّمَتْ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ؛ ثُمَّ راحَتْ نَحْوَ والِدِها. أَمَّا الْوالِدُ فَلَمْ يُقَبِّلْها وَ لَمْ يُجْلِسْها عِنْدَهُ. فَانْزَعَجَ رَسولُ اللهِ ﷺ وَ قالَ: لِمَ تُفَرِّقُ بَيْنَ أطفالِكَ؟[۲۴]

و اندکی بعد دخترش آمد، و به پیامبر ﷺ سلام کرد؛ سپس به سوی پدرش رفت. اما پدر او را نبوسید و او را نزد خودش ننشانید. پس پیامبر خدا ﷺ آزرده و ناراحت شد، و فرمود: «چرا میان کودکانت فرق می‌گذاری؟»

نَدِمَ الرَّجُلُ وَ أَخَذَ يَدَ بِنْتِهِ وَ قَبَّلَها، وَ أَجْلَسَها عِندَهُ.

مرد پشیمان شد و دست دخترش را گرفت، و او را بوسید و وی را نزد خودش نشاند.

۲. اَلشَّيْماءُ بِنْتُ حَليمَةَ: شیما دختر حلیمه

كانَتْ لِرَسولِ اللهِ ﷺ أُخْتٌ مِنَ الرِّضاعَةِ اسْمُها الشَّيْماءُ.

فرستادهٔ خدا ﷺ خواهر شیری داشت که نام او شیما بود. (خواهر شیری به نامِ شیما داشت.)

كانَتِ الشَّيْماءُ تَحْضُنُ (حال) النَّبِيَّ صَغيراً وَ تُلاعِبُهُ وَ تَقولُ:

شیما پیامبر را در خردسالی(در حالی که خردسال بود) در آغوش می‌گرفت و با او بازی می‌کرد و می‌گفت:

يا رَبَّنا أَبْقِ لَنا مُحَمَّدا (مفعول) حَتَّى أَراهُ[۲۵] **يافِعاً وَ أَمْرَداً**

پروردگارا، محمّد را برای ما نگه دار تا او را در نوجوانی و بُرنایی ببینم.

---

[۲۴] لِمَ تُفَرِّقُ : چرا فرق می گذاری؟ / لَمْ تُفَرِّقْ: فرق نگذاشتی (لم +مضارع= معادل ماضی منفی)

[۲۵] حَتّىٰ أَراهُ : تا او را ببینم(أَرىٰ+ هُ). / يا رَبَّنا أَبْقِ لَنا مُحَمَّدا حَتَّى أَراهُ يافِعاً وَ أَمْرَداً: پروردگارا، محمّد را برای ما نگه دار تا او را در نوجوانی و بُرنایی ببینیم.

خبر کان
وَ كانَ النَّبِيُّ ﷺ شَديدَ التَّعَلُّقِ بِها فِي الطُّفولَةِ؛ پیامبر در کودکی به او بسیار وابسته بود؛ برگرد درک مطلب

خبر فعل ناقص = صار
فَمَرَّتِ الْأَيّامُ وَ فِي غَزْوَةِ حُنَيْنَ فی السَّنَةِ الثّامِنَةِ بَعْدَ الْهِجْرَةِ وَقَعَتِ الشَّيْماءُ أَسيرَةً بِيَدِ الْمُسْلِمينَ؛
روزها گذشت و در غزوه حنین در سال هشتم بعد از هجرت شیما به دست مسلمانان اسیر شد.

فَقالَتْ لَهُمْ: «إِنِّي لَأُخْتُ النَّبِيِّ ﷺ مِنَ الرَّضاعَةِ ...»؛
و به آنها گفت : «من خواهر شیری پیامبرم...»

حال
فَلَمْ يُصَدِّقوا قَوْلَها، فَأَخَذوها عِندَ رَسولِ اللّهِ ﷺ، فَعَرَفَها وَ أَكْرَمَـــها وَ بَسَطَ لَها رِداءَهُ؛ ثُمَّ اَجْلَسَها عَلَيهِ، وَ خَيَّرَ[26]ها بَيْنَ
حال حال۱ حال۲
الْإِقامَةِ مَعَهُ مُعَزَّزَةً أوِ الْعَودَةِ إِلَى قَومِها سالِمَةً راضِيَةً،

پس آنها سخنش را باور نکردند پس او را نزدِ فرستادهٔ خدا ﷺ بردند، پس [پیامبر] او را شناخت و او را گرامی داشت و بالاپوش خود را برایش پهن کرد؛ سپس او را بر آن نشاند و به او اختیار داد بین اینکه نزد او با عزت و گرامی بماند یا با سلامتی و خوشنودی نزد قومش بازگردد. (بین ماندن همراه او با عزّت یا برگشتن به سوی قومش با سلامتی و رضایت مخیّر کرد)

فَاخْتارَتِ الشَّيْماءُ قَوْمَها، فَأَعْتَقَها رَسولُ اللّهِ وَ أَرْسَلَها إِلَى قَوْمِها بِإعزازٍ.
پس شیما قومش را برگزید، پس پیامبر خدا او را آزاد کرد و اورا با عزت نزد قومش فرستاد.

فَأَسْلَمَتْ وَ دافَعَتْ عَنْ أَخيها وَ دَعَتْ قَوْمَها إِلَى الْإِسْلامِ وَ بَيَّنَتْ أَخْلاقَ النَّبِيِّ ﷺ لَهُمْ فَأَسْلَموا.
پس مسلمان شد و از برادرش دفاع کرد و قومش را به اسلام فرا خواند و اخلاق پیامبر را برایشان توضیح داد پس مسلمان شدند.

خبر کان۱ خبر کان۲
﴿فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظّاً غَليظَ القَلْبِ لَانْفَضّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾ آل عمران: ۱۵۹
پس به[برکتِ]رحمتی از سوی خدا با آنان نرمخو شدی، و اگر تندخو و سنگدل بودی، بی‌گمان از اطرافت پراکنده می‌شدند.

۳. اَلْعَجوزُ الْمُحْسِنُ پیرمرد نیکوکار

مفعول صفت(اسم) صفت(الجمله بعد النکرة)
فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيّامِ شاهَدَ «كِسْرىٰ أَنوشِروانُ» فَلّاحاً عَجوزاً يَغْرِسُ فَسيلَةَ جَوْزٍ، فَتَعَجَّبَ وَ قالَ:
در روزی از روزها پادشاه ایران خسرو انوشیروان کشاورز پیری را دید که نهال گردویی را می‌کاشت، پس شگفت زده شد و گفت:

أَيُّها الْفَلّاحُ، أ تَأْمُلُ أَنْ تَعيشَ حَتىٰ تَأْكُلَ مِنْ ثَمَرِها؟!
ای کشاورز، آیا امید داری که زندگی کنی تا اینکه از میوه‌اش بخوری؟!

أَلا تَعْلَمُ أَنَّها لا تُثْمِرُ عادَةً إِلّا بَعْدَ عَشْرِ سَنَواتٍ»؟!
آیا نمی‌دانی که آن معمولاً میوه نمی‌دهد مگر بعد از ۱۰ سال؟! (آن تنها پس از ده سال میوه می‌دهد؟)

---

[26] خَيَّرَ : [تَخْييراً] - هُ فی الأَمْرِ او بين الأَمْرَيْنِ : او را در آن کار یا میان دو کار مخیّر کرد . تا هر کدام را که بخواهد برگزیند.
- **خیار: در این عبارت « اختیار , ازادي , اظهار میل»** . خیار جمع «خیر به معنای بهترین» هم داریم.

فاعل — مفعول — فاعل

فَقالَ الْعَجوزُ: غَرَسَ الْآخَرونَ أَشْجاراً، فَنَحْنُ أَكَلْنا مِنْ ثِمارِها، وَ نَحْنُ نَغْرِسُ أَشْجاراً لِكَي يَأْكُلَ مِنْ ثِمارِها الْآخَرون.[۲۷]

پس پیرمرد گفت: دیگران درختانی را کاشـــتند، پس ما از میوه‌هایش خوردیم، و ما درختانی را می‌کاریم تا دیگران از میوه‌هایش بخورند.

خبر(فعل ماضی، متعدّ) — مبتدا — حال (اسم) — مفعول — نایب فاعل — مفعول

فَقالَ أَنوشِروانُ: «أَحْسَنْتَ يا شَيْخُ!» وَ أَمَرَ أَنْ يُعْطىٰ الْفَلّاحُ أَلْفَ[۲۸] دينارٍ. فَقالَ الْفَلّاحُ الْعَجوزُ فَرِحاً: «ما أَسْرَعَ إِثْمارَ هٰذِهِ الشَّجَرَةِ»![۲۹]

پس انوشیروان گفت: «آفرین بر تو ای پیرمرد(شیخ، بزرگ)!» و دستور داد که هزار دینار به کشاورز داده شود (بدهند).

پس کشاورز پیر با خوشحالی گفت: «میوه دادن این درخت چقدر سریع است»!

برگرد درک مطلب

مفعول — فاعل — مفعول — صفت

فَأَعْجَبَ[۳۰] أَنوشِروانَ كَلامُهُ وَ أَمَرَ مَرَّةً ثانِيَةً أَنْ يُعْطىٰ لَهُ أَلْفَ دينارٍ آخَرَ.

پس سخنش انوشیروان را به شگفتی در آورْد (نوشیروان از سخن او خوشش آمد) و دوباره (بار دوم) دستور داد هزار دینار دیگر به او بدهند.

معادل لای نفی جنس — مفعول — حال (فعل)

«ما مِنْ رَجُلٍ يَغْرِسُ غَرْساً إِلّا كَتَبَ اللّٰهُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ قَدْرَ ما يَخْرُجُ مِنْ ثَمَرِ ذٰلِكَ الْغَرْسِ» رَسولُ اللّٰهِ ﷺ

هیچ کسی نیست که نهالی بکارد، مگر این که خداوند به اندازه آنچه از میوهٔ آن نهال بیرون بیاید(به اندازهٔ میوه‌ای که آن نهال بار بدهد) ، برایش پاداش بنویسد.

مضاف الیه — صفت — مفعول

هُما يَغرِسانِ فَسائِلَ في بِدايَةِ حَياتِهِما الْجَديدَةِ.

آنها ابتدای زندگی جدیدشان نهال‌هایی می‌کارند.

مفرد فسائل: فَسيلَة
مثالهای دیگر:
فَضائِل : فَضيلَة
عَجائِب : عَجيبة
رَذائِل : رَذيلَة
كَبائِر : كَبيرَة

اَلْمُعجَم

أَبْقِ: نگه‌دار(أَبْقىٰ، يُبْقي)	**اِنْفَضَّ:** پراکنده شد	**اَلْعَوْدَة:** برگشتن = اَلرُّجوع
اَلْإِثْمار: میوه دادن	(مضارع :يَنْفَضُّ)	**غَرَسَ ـِ :** کاشت
أَثْمَرَ: میوه داد	**اَلْجَوْز:** گردو	**اَلْغَرْس:** نهال، کاشتِ نهال
اِخْتارَ: برگزید = اِنْتَخَبَ	**حَضَنَ ـُ :** در آغوش گرفت	**غَليظُ الْقَلْب:** سنگدل
(مضارع: يَخْتارُ)	**خَيَّرَ:** اختیار داد	**اَلْفَسيلَة:** نهال
أَعْتَقَ: آزاد کرد	**دافَعَ:** دفاع کرد	«جمع: اَلْفَسائِل»
اَلْإعزاز: گرامی داشتن	**دَعَتْ:** مؤنّثِ «دَعا» (دعوت کرد)	**اَلْفَظْ:** تندخو
«بِإعزاز: با عزّت»	**راحَ ـُ :** رفت = ذَهَبَ	**لاعَبَ:** با ... بازی کرد
أَكْرَمَ: گرامی داشت	**اَلرِّداء :** روپوش بلند و گشاد روی دیگر	**لِنْتَ:** نرم شدی
اَلْإقامَة: ماندن	جامه‌ها	(ماضي: لانَ ـِ ، مضارع: يَلينُ)
اَلْأَمْرَد: پسر نوجوانی که سبیلش	**اَلرَّضاعَة:** شیر خوارگی	**ما أَسْرَعَ:** چه شتابان است!
درآمده، ولی هنوز ریش در نیاورده	**اَلشَّيخ:** پیرمرد، پیشوا	**مَرَّ ـُ :** گذر کرد (مضارع: يَمُرُّ)
است.-برنا	«جمع: اَلشُّيوخ»	**اَلْمُعَزَّز:** گرامی
أَمَلَ ـُ: امید داشت	**اَلْعَجوز:** پیرمرد، پیرزن «جمع: اَلْعَجائِز»	**اَلْيافِع:** جوان کم‌سال
اِنْزَعَجَ : آزرده شد		

---

[۲۷] آخر(وزن أفعل) اسم تفضیل : دیگر / مفهوم : دگران کاشتند و ما خوردیم ما بکاریم و دیگران بخورند

[۲۸] **أَنْ يُعْطىٰ الْفَلّاحُ أَلْفَ دينارٍ:** أَنْ يُعْطىٰ: فعل مضارع مجهول، **اَلْفَلّاحُ** : نائب فاعل/ **أَلْفَ**: مفعول و منصوب علامتُهُ فتحه

[۲۹] منظور: چقدر سریع این درخت میوه داد!

[۳۰] **أَعْجَبَ:** به شگفتی واداشت، به شگفتی در آورْد؛ **أَعْجَبَ أَنوشِروانَ كَلامُهُ:** انوشیروان از سخن او خوشش آمد.

حَوْلَ النَّصِّ

أ. أَجِبْ عَنِ الْأَسْئِلَةِ التّالِيَةِ مُسْتَعيناً بِالنَّصِّ. (اسم فاعل اسم فاعل)

١- ما قالَتِ الشَّيْماءُ لِلْمُسْلِمينَ حينَ وَقَعَتْ فِي الْأَسْرِ؟ - فَقالَتْ لَهُمْ: «إِنِّي لَأُخْتُ النَّبِيِّ مِنَ الرَّضاعَةِ ...»
شیما وقتی اسیر شد به مسلمانان چه گفت؟ - به آنها گفت: من خواهر شیری پیامبرم.

٢- كَمْ ديناراً أَمَرَ أَنوشِروانُ أَنْ يُعْطىٰ الْفَلّاحُ؟ - أَمَرَ أَنْ يُعْطىٰ الْفَلّاحُ أَلْفُ دينارٍ
انوشیروان دستور داد که چند دینار به کشاورز بدهند؟ - دستور داد به کشاورز هزار دینار داده شود.

٣- مِنْ أَيِّ شَيْءٍ انْزَعَجَ رَسولُ اللّٰهِ ﷺ؟ - اِنْزَعَجَ مِنْ فِعْلِ رَجُلٍ لَمْ يُقَبِّلْ إِلّا ابْنَهُ، فَرَّقَ بَيْنَ أطفالِهِ. يا اِنْزَعَجَ مِنْ فِعْلِ الرَجُلِ و تفريقِهِ بَيْنَ أطفالِهِ
پیامبر از چه چیزی آزرده و ناراحت شد؟ - از کار مردی ناراحت شد که فقط پسرش را بوسیده بود و بین بچه‌هایش فرق گذاشته بود. یا از کار مرد و فرق گذاری او میان بچه‌هایش ناراحت شد.

٤- ماذا كانَ يَغْرِسُ الْفَلّاحُ الْعَجوزُ؟ - كانَ الْفَلّاحُ الْعَجوزُ يَغْرِسُ فَسيلَةَ جَوْزٍ.
کشاورز پیر چه چیزی می‌کاشت؟ - نهال گردویی را می‌کاشت.

٥- مَنْ قَبَّلَ الْوالِدُ فِي الْبِدايَةِ؟ - قَبَّلَ الْوالِدُ ابْنَهُ.
در ابتدا پدر چه کسی را بوسید؟ - پدر پسرش را بوسید.

٦- مَنْ هِيَ الشَّيماءُ؟ - اَلشَّيْماءُ بِنْتُ حَليمَةَ وَ أُخْتُ النَّبِيِّ مِنَ الرَّضاعَةِ.
شیما کیست؟ - شیما دختر حلیمه و خواهر شیری پیامبر است.

ب. عَيِّنِ الصَّحيحَ وَ الْخَطَأَ حَسَبَ الْحَقيقَةِ. ✓ ✘

١- دَعَتِ الشَّيْماءُ قَبيلَتَها إِلَى الْإِسْلامِ بَعْدَ أَنْ أَعتَقَها النَّبِيُّ ﷺ. ✓
شیما قبیله‌اش را بعد از اینکه پیامبر ﷺ آزادش کرد به اسلام دعوت کرد.

٢- لَوْ كانَ النَّبِيُّ ﷺ فَظّاً (خبر کان) لَانْفَضَّ النّاسُ مِنْ حَوْلِهِ. ✓
اگر پیامبر تندخو بود، بی گمان مردم از پیرامونش پراکنده می‌شدند.

٣- اَلْاِهْتِمامُ بِغَرْسِ الْأَشجارِ واجِبٌ عَلىٰ كُلِّ فَرْدٍ مِنّا. ✘
همت ورزیدن(اهتمام ورزیدن) به کاشت درختان بر هر فردی از ما واجب و بایسته است.

٤- كانَ أَنوشِروانُ أَحَدَ مُلوكِ إيران قَبْلَ مِئَةِ سَنَةٍ. ✘
انوشیروان یکی از پادشاهان ایران صد سال پیش بود.

٥- تُثْمِرُ شَجَرَةُ الْجَوزِ بَعْدَ سَنَتَينِ عادَةً. ✘
درخت گردو معمولاً بعد از دو سال میوه می‌دهد.

٦- كانَ النَّبِيُّ ﷺ يُحِبُّ الْأَطْفالَ. ✓
پیامبر کودکان را دوست می‌داشت.

إعلَموا

أُسلوبُ الاِسْتِثناءِ ← جمله مثبت / جمله منفی + مستثنی منه موجود

به این جمله دقّت کنید.

«حَضَرَ الزُّمَلاءُ في صالَةِ الامتِحانِ إلّا حامِداً» همشاگردی‌ها به جز حامد در سالن امتحان حاضر شدند.

- کلمه «حامِداً» در جملهٔ بالا مُستَثنی، «الزُّمَلاءُ» مستثنی مِنهُ[۳۱] و «إلّا» ادات استثناء نامیده می‌شوند.
- مستثنی یعنی «جدا شده از حکم ماقبل».
- به کلمه‌ای که مستثنیٰ از آن جدا شده است، مستثنیٰ مِنه گفته می‌شود.

حَضَرَ	الزُّمَلاءُ	في صالَةِ الامْتِحانِ	إلّا	حامِداً
	مستثنیٰ مِنه		ادات استثناء	مستثنی
الزُّمَلاءُ	حَضَروا	في صالَةِ الامْتِحانِ	إلّا	حامِداً
مستثنیٰ مِنه			ادات استثناء	مستثنی

مثال دیگر: كُلُّ شَيءٍ يَنْقُصُ بِالْإنفاقِ إلّا الْعِلْمَ.

مستثنیٰ مِنه — ادات استثناء — مستثنیٰ

مستثنی منه: اسمی که بتوان از آن کسی یا چیزی را جدا کرد.
مثنی و جمع (الوالدینِ- الطلّاب-النّاس و ..)/دارای مفهوم عام باشد(کُلّ-جمیع- أحد-إنسان-کلاماً و...)/ضمیر متکلم مع الغیر و غیر مفرد(نحن-نا-هم و ...)

إختَبِرْ نَفسَكَ(۱): تَرجِمْ العِباراتِ التّاليَةَ؛ ثُمَّ عَيِّنِ الْمُستَثنیٰ وَ الْمُستَثنیٰ مِنْهُ.

۱- ﴿... كُلُّ شَيءٍ هالِكٌ إلّا وَجْهَهُ.... ﴾ القَصَص: ۸۸ (مستثنی منه: كُلُّ شَيءٍ — مستثنی: وَجْهَهُ)

همه چیز جز چهرهٔ او نابود شدنی است. / جز ذات او همه چیز نابودشونده است. (فولادوند)

۲- ﴿فَسَجَدَ الْمَلائِكَةُ كُلُّهُم أَجمَعونَ ۝ إلّا إبليسَ اسْتَكبَرَ وَ كانَ مِنَ الْكافِرينَ﴾ ص: ۷۳ و ۷۴ (مستثنی منه: الْمَلائِكَةُ — مستثنی: إبليسَ)

پس همهٔ فرشتگان با هم سجده کردند؛ جز شیطان که خود را بزرگ یافت و از کافران شد.(مؤلّف)

پس همه فرشتگان یکسره سجده کردند *مگر ابلیس [که] تکبر نمود و از کافران شد. (فولادوند)

در آن هنگام همهٔ فرشتگان سجده کردند؛ جز ابلیس که تکبّر ورزیدند و از کافران بود. (مکارم شیرازی)

۳- كُلُّ عَيْنٍ باكِيَةٌ يَوْمَ الْقيامةِ إلّا ثَلاثَ أَعيُنٍ: عَيْنٌ سَهِرَتْ[۱] في سَبيلِ اللّهِ، وَ عَيْنٌ غُضَّتْ[۲] عَنْ مَحارِمِ[۳۲] اللّهِ، وَ عَيْنٌ فاضَتْ[۳] مِنْ خَشيَةِ[۴] اللّهِ. رَسولُ اللّهِ ﷺ تُحَفُ الْعُقول: ص۹ (مستثنی منه: كُلُّ عَيْنٍ — مستثنی: ثَلاثَ)

هر چشمی روز رستاخیز گریان است، جز سه چشم: چشمی که در راه خدا بیدار مانده، چشمی که از محرّمات الهی بر هم نهاده شده، و چشمی که از پروای خدا لبریز (ازاشک) شده است.

---

[۳۱] مطابق آموزش کتاب درسی در جمله‌هایی مانند«الزُّمَلاءُ حَضَروا في صالَةِ الْامْتِحانِ إلّا حامِداً » مستثنیٰ مِنه «واو» در «حَضَروا» نیست؛ بلکه مرجع این «واو» یعنی «الزُّمَلاءُ» مستثنیٰ مِنه است.

[۳۲] **مَحْرُمَة** :ج **مَحارم**[حرم]: چیزی که بی حرمتی به آن جایز نباشد.

۴- كُلُّ وِعاءٍ[۵] يَضيقُ[۶] بِما جُعِلَ فيهِ إلّا وِعاءَ الْعِلْمِ؛ فَإنَّهُ يَتَّسِعُ[۷] بِهِ. اَلْإمامُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ

(مستثنی منه: كُلُّ وِعاءٍ، مستثنی: وِعاءَ الْعِلْمِ)

[گنجایش] هر ظرفی با آنچه در آن نهاده شود، تنگ می‌شود، جز ظرف دانش که با آن [تحصیل علم] فراخ می‌شود.

۵- كُلُّ شَيءٍ يَرْخُصُ[۸] إذا كَثُرَ إلّا الْأَدَبَ؛ فَإنَّهُ إذا كَثُرَ غَلا[۹]. مَثَلٌ عَرَبِيٌّ

(مستثنی منه: كُلُّ شَيءٍ، مستثنی: الْأَدَبَ)

هرچیزی جز ادب هرگاه زیاد شود، ارزان می شود؛ زیرا آن هرگاه زیاد شود پر بها (گران) می‌شود.

۶- لا تَعْلَمُ زَميلاتـــي اللُّغَةَ الْفَرَنسيَّةَ إلّا عَطيَّةَ.

(مستثنی منه: زَميلاتـــي، مستثنی: عَطيَّةَ)

به جز عطیه همکلاسی‌هایم زبان فرانسه بلد نیستند.(نمی‌دانند)

۷- حَلَّ الطُّلّابُ مَسائِلَ الرّياضيّاتِ إلّا مَسأَلَةً.

(مستثنی منه: مَسائِلَ الرّياضيّاتِ، مستثنی: مَسأَلَةً)

دانش‌آموزان مسئله‌های ریاضی را بجز یک مسئله حل کردند.

---

۱. سَهِرَ ـَ: بیدار ماند ۲. غَضَّ عَيْنَهُ: چشم بر هم نهاد ۳. فاضَ: لبریز شد ۴. اَلْخَشْيَة: پروا ۵. اَلْوِعاء: ظرف «جمع: اَلْأَوْعيَة» = الْإناء
«جمع: آنية» ۶. ضاقَ: تنگ شد ۷. اِتَّسَعَ: فراخ شد ≠ ضاقَ ۸. رَخُصَ ـُ: ارزان شد ۹. غَلا ـُ: گران شد ≠ رَخُصَ

یک نکته در ترجمه:

هنگامی است که پیش از إلّا **جملهٔ منفی** آمده و **مستثنیٰ مِنه ذکر نشده باشد**، می‌توانیم عبارت را به صورت **مثبت و مؤکَّد نیز** ترجمه کنیم؛ مثال:

إلّا به معنای «فقط و تنها» با **فعل مثبت** یا ایجابی میآید.

إلّای «حصریه» تاگید را می‌رساند.

ما شاهَدتُ فِي الْمَكتَبَةِ إلّا كاظماً. ← در کتابخانه، تنها کاظم را دیدم.

ما شاهَدتُ فِي الْمَكتَبَةِ إلّا كاظماً. ← در کتابخانه، [کسی] جز کاظم را ندیدم.

تفاوت إلّا با إن+لا تفاوت ألّا با أ لا توجه به تلفظ ألّا (أن + لا)

لاتَقُلْ كَلِمَةً إلّا الْحَقَّ. (إلّا: اداة استثناء+ اسم)
هلْ جزاءُ الْإحسانِ **إلّا** الْإحسانُ >(إلّا: اداة حصر+ اسم)
إلّا تحاوِلْ فلم تنجحْ
(إنْ + لای نفی+ تحاولون) که إن شرطیه باعث شده ضمه آخر فعل مضارع به سکون تغییر کند.

أ لا تَعلَمُ أنَّ فسيلةَ الجوز لا تُثمرُ عادةً.
(أ به معنی آیا + لای نفی+ تَعلَمُ)
أَلا يا أيُّها الساقی آدر كأساً وَ ناوِلها.
(أَلا به معنی هان، آگاه باش: حرف تنبیه و آگاهی است)

إنَّ الْقُرآنَ يَأمُرُ الْمُسلِمينَ **أَلّا** يَسُبُّوا مَعبوداتِ الْمُشرِكينَ وَ الْكُفّارِ.
(أَن + لای نفی+ يَسُبُّونَ) که أن ناصبه باعث شده نون از آخر فعل مضارع حذف شود.
يا إبليسُ ما لَكَ **أَلّا** تَكونَ مَعَ السّاجِدينَ
(أَن + لای نفی+ تكونُ) که أن ناصبه باعث شده ضمه آخر فعل مضارع به فتحه تغییر کند.

از مواردی که حصر را می‌رساند: حصر به «إنّما»

جمله ای که با إنّما شروع شده باشد،
در ترجمه از تعابیری مانند «فقط-تنها-بدون شکّ و ..» استفاده می‌کنیم.
إنّما النّاسُ لِأُمٍ و لِأبٍ. مردم فقط از یک پدر و مادرند.
إنّما الْفَخْرُ بِعَقْلٍ ثابِتٍ وَ حَیاءٍ وَعَفافٍ وَ أَدَبٍ. افتخار فقط به عقلی استوار و حیا و پاکدامنی و ادب است.
إنّما الْعِزَّةُ لِلّهِ وَ لِرَسولِهِ وَ لِلْمُؤمنینَ. عزّت فقط از آنِ خداوند و پیامبرش و مؤمنان است.
إنَّما یَخشَی اللّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ.از میان بندگان خدا فقط دانشمندان از او می‌ترسند.
إنَّما یَتَذَکَّرُ اولوا الأَلباب. فقط خردمندان پند می‌گیرند.

از مواردی که حصر را می‌رساند: حصر به «إلّا»

نکته‌های کلیدی:

دو شرط لازمه برای اینکه در ترجمه جمله دارای **إلّا** ، از تعابیری مانند «فقط-تنها»استفاده کنیم.
۱) جمله منفی[۳۳] (ما، لای نفی، لم، لن، لای نفی جنس، لیس) یا استفهامی (أ،هَل) یا دارای فعل نهی باشد
۲) مستثنی منه حذف شده باشد
یعنی کلمه بعد از إلّا را نتوانی از چیزی جدا کنی
یا نقص در ارکان جملهٔ قبل از إلّا (راه فهمیدنش هم اینست که معنای جملهٔ قبل ازإلّا ناقص باشد
یا هنگام ترجمه، جمله با حذف إلا زیبا و کامل بشود.

ترجمه إلّا با فعل منفی
- **تنها + کلمه بعد از إلّا+ فعل مثبت**
- **کسی یا چیزی+ به جز یا مگر + کلمه بعد از إلّا+ فعل منفی**

ما نُرسِلُ الأنبیاء **إلّا** **مُبشِّرینَ** و مُنذرینَ.
فعل منفی مفعول اداة استثناء **حال**

پیامبران را فقط بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم. یا پیامبران را جز بشارت دهنده و بیم دهنده نفرستادیم.

إختَبِرْ نَفسَکَ (۲): تَرْجِمِ الْعِباراتِ التّالیَةَ.

۱- ﴿ وَ مَا الْحَیاةُ (مبتدا) الدُّنْیا إلّا لَعِبٌ (خبر) وَ لَهْوٌ ... ﴾ الأنعام: ۳۲ اسلوب حصر چون مستثنی مِنه ذکر نشده است.
زندگی دنیا فقط بازی و سرگرمی است.
و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست ... (فولادوند)

۲- ﴿... لَا یَیْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ (فاعل) الْکَافِرُونَ (صفت)﴾ یوسف:۸۷ اسلوب حصر چون مستثنی مِنه ذکر نشده است.
تنها گروه کافر[۳۴] از رحمت خدا نومید می‌شوند.
جز قوم کافران از رحمت خدا نومید نمی‌شود. (مؤلف کتاب)
جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی‌شود.(فولادوند)

[۳۳] ممکن است فعل بار معنایی منفی داشته باشد؛ مانند: یَئِسَ: نا امید شد، رفض: نپذیرفت، یقنط: نومید می‌شود، أَبَی: امتناع ورزید
[۳۴] «خبر،صفت، معدود و اسم جامد بعد از اشاره» در صورتی که جمع باشند، به صورت مفرد ترجمه می شوند.

۳- ﴿ إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِي خُسْرٍ ۝ إِلَّا الَّذينَ آمَنوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ ... ﴾ العَصر: ۲ و ۳ اسلوب استثنا
(مستثنی منه: الْإِنْسانَ، مستثنی: الَّذينَ)
همانا انسان در زیان است* مگر آنان که ایمان آورده و کارهای نیك انجام داده‌اند...

٤- حَضَرَ جَميعُ الطُّلّابِ في صالَةِ الاِمْتِحاناتِ إلّا جَواداً. اسلوب استثنا
(مستثنی منه: جَميعُ الطُّلّابِ، مستثنی: جَواداً)
به جز جواد همهٔ دانش‌آموزان در سالن امتحانات حاضر شدند.

٥- شارَكْتُ في جَميعِ الْمُبارَياتِ إلّا كُرَةَ الْمِنضَدَةِ. اسلوب استثنا
(مستثنی منه: جَميعِ الْمُبارَياتِ، مستثنی: كُرَةَ)
به جز تنیس در همهٔ مسابقات شرکت کردم.

٦- قَرَأْتُ الْكِتابَ التّاريخيَّ إلّا مَصادِرَهُ[۳۵]. اسلوب استثنا
(مستثنی منه: الْكِتابَ التّاريخيَّ، مستثنی: مَصادِرَهُ)
کتاب تاریخی را به جز منابعش خواندم.

۷- اِشْتَرَيْتُ أَنواعَ الْفاكِهَةِ إلّا الأَناناسَ. اسلوب استثنا
(مستثنی منه: أَنواعَ الْفاكِهَةِ، مستثنی: الأَناناسَ)
انواع میوه را به جز آناناس خریده‌ام یا خریدم.

* نکته: مستثنی منه نقش نیست، برای همین می‌توان زیر دو کلمه خط کشید: ش٤) جميعُ یا جَميعُ الطُّلّابِ/٥) جميعَ یا جَميعِ الْمُبارَياتِ/٦) الكتابَ یا الْكِتابَ التّاريخيَّ/٧)أنواعَ یا أَنواعَ الْفاكِهَةِ مستثنی منه هستند. (اما اگر «الطلّاب،المباريات،التاريخيّ، الفاكهة» را بنویسید مستثنی منه، خطاست)

اَلتَّمارينُ

● اَلتَّمرينُ الْأَوَّلُ: اِبْحَثْ عَنْ كَلِمَةٍ مُناسِبَةٍ لِلتَّوضيحاتِ التّالِيَةِ في مُعْجَمِ الدَّرسِ.

۱- صَبيٌّ قَبْلَ سِنِّ الْبُلوغِ. ..... اَلْأَمْرَد .....
نوجوان پیش از سن بلوغ. ← پسر نوجوانی که سیبیلش درآمده، ولی هنوز ریش در نیاورده است.

۲- جَعَلَهُ حُرّاً وَ أَخْرَجَهُ مِنَ الْعُبوديَّةِ. ..... أَعْتَقَ .....
او را آزاد کرد و او را از اسارت و بردگی در آورد. ← آزاد کرد

۳- اَلرَّجُلُ أَوِ الْمَرْأَةُ الْكَبيرَةُ في السِّنِّ. ..... اَلْعَجوز .....
مرد و زن بزرگسال. ← پیر زن و پیر مرد

٤- قِطعَةٌ مِنْ قُماشٍ يُلْبَسُ فَوْقَ الْمَلابِسِ، كَالْعَباءَةِ. ..... اَلرِّداء .....
تکه ای از پارچه که همچون عبا روی لباس‌ها پوشیده می‌شود. ← ردا، روپوش بلند و گشاد روی دیگر جامه‌ها

٥- ثَمَرَةٌ قِشْرُها صُلْبٌ[۱] وَ غَيرُ صالِحٍ لِلْأَكْلِ، يُكْسَرُ لِتَناوُلِها. ..... اَلْجَوز .....
میوه ای که پوستش سخت و سفت و غیر قابل خوردن است و برای خوردنش شکسته می‌شود. ← گردو

● اَلتَّمرينُ الثّاني: اِقْرَأِ النَّصَّ التّالِيَ[۲]؛ ثُمَّ عَيِّنْ تَرْجَمَةَ الْكَلِماتِ الْحَمْراءِ. برگرد

دَخَلَ رسولُ اللّهِ ﷺ في مَسْجِدٍ و كانَ في الْمَسْجِدِ جَماعَتانِ.
پیامبر خدا ﷺ وارد مسجدی شد و دو گروه در مسجد بودند.

[۳۵] المَصادِرُ: منابع

جَماعَةٌ يَتَفَقَّهونَ[3]، وَ جَماعَةٌ يَدْعونَ اللّٰهَ وَ يَسْأَلونَهُ.
گروهي دانش فرا می‌گرفتند و گروهی به درگاه خدا دعا می‌کردند و از او درخواست می‌کردند.

فقالَ :كِلا الْجَماعَتَيْنِ إلي خَيرٍ. أمّا هٰؤلاءِ فَيَدْعُونَ اللّٰهَ؛
پس فرمود: هر دو گروه در راه خوبی هستند. اما اینها که به درگاه خدا دعا می‌کنند؛

و أمّا هٰؤلاءِ فَيَتَعَلَّمونَ و يُفَقِّهونَ[4] الْجاهِلَ. هٰؤلاءِ أَفْضَلُ. بِالتّعليمِ أُرسِلْتُ.
و اینان دانش فرا می‌گیرند و نادان را دانا می‌کنند. اینان برترند. من برای یاد دادن برانگیخته شده‌ام.

ثُمَّ قَعَدَ[5] مَعَهُمْ.
سپس با آنها نشست.

۱- اَلصُّلب: سخت و سفت ۲- بِحارُ الْأنوارِ، ج۱، ص۲۰۶ /مُنيَةُ الْمُريدِ، ص ۱۰۶(بِتَصَرُّفٍ)
۳- تَفَقَّهَ: دانا شد، دانش فرا گرفت(فعل ماض من باب تفعُّل) ٤- فَقَّهَ :دانا کرد، دانش آموخت(فعل ماض من باب تفعيل) ۵- قَعَدَ : نشست

▣وَ الْآنَ أَجِبْ عَمّا يَلي حَسَبَ النَّصِّ.

۱- لِماذا جاءَتْ كَلِمَةُ «مَسْجِدٍ» في الْمَرَّةِ الْأُولىٰ بِدونِ أَل وَ في الْمَرَّةِ الثّاني مَعَ أَل؟
مَسْجِدٍ: چون ناشناخته و نکره است، بدون ال آمده است./ الْمَسْجِدِ: یک بار از آن سخن گفته شده است، پس اسمِ شناخته شده، با ال آمده و معرفه است.

۲- ما هُوَ نَوْعُ هٰذِهِ الْكَلِماتِ؟
اَلتَّعليم: اسم **مصدر**، مفرد مذکّر، معرفه به ال
اَلْجاهِل: اسم، مفرد، مذکّر، **اسم فاعل**، معرفه به ال
اَلْأَفْضَل: اسم، مفرد، مذکّر، **اسم تفضيل**، معرفه به ال

۳- أُكْتُبْ نَوْعَ هٰذَيْنِ الْفِعْلَيْنِ وَ صيغَتَهُما وَ بابَهُما؟
يَتَفَقَّهونَ: فعل مضارع، جمع مذکر غایب، (بر وزن يَتَفَعَّلون) ثلاثی مزید من باب تَفَعُّل
أُرْسِلْتُ: فعل ماضٍ، متکلم وحده، ثلاثی مزید من باب افعال

٤- أَعْرِبِ الْكَلِماتِ الَّتي تَحْتَها خَطٌّ:
اَللّٰهِ: مضاف اليه و مجرور بالكسرة ☚ **دَخَلَ رَسولُ اللّٰهِ ﷺ في مَسْجِدٍ.**
اَللّٰهَ: مفعول و منصوب بالفتحة ☚ **يَدْعُونَ اللّٰهَ**
خَيْرٍ: مجرور به حرف جرّ بالكسرة ☚ **كِلا الْجَماعَتَيْنِ إلي خَيرٍ**
اَلْجاهِلَ: مفعول و منصوب بالفتحة ☚ **يُفَقِّهونَ الْجاهِلَ**
أَفْضَلُ: خبر و مرفوع بالضمّة ☚ **هٰؤلاءِ أَفْضَلُ**

۵- أُكْتُبْ مُتَرادِفَ «جَلَسَ» وَ «بُعِثْتُ» وَ «أَحْسَنُ» فِي النَّصِّ؟
جَلَسَ= قَعَدَ ؛ **بُعِثْتُ**= أُرْسِلْتُ ؛ **أَحْسَنُ**= أَفْضَلُ

٦- أُكْتُبْ جَمْعَ التَّكسيرِ لِهٰذِهِ الْأَسْماءِ: «رَسول» وَ «جاهِل» وَ «أَفْضَل» وَ «تَعليم».
رُسُل - جُهّال - أَفاضِل – تَعاليم

● اَلتَّمرينُ الثّالِثُ: عَيِّنِ الْكَلِمَةَ الْغَريبَةَ في كُلِّ مَجموعَةٍ مَعَ بَيانِ السَّبَبِ.

١) اَلْيافِع☐ اَلشّابّ☐ اَلْأَمْرَد☐ اَلْعَجوز☐ اَلْوِعاء☑

اَلْيافِع (جوان کم‌سن و سال)/ اَلشّابّ(جوان)/اَلْأَمْرَد(نوجوان)/اَلْعَجوز(پیر)/**اَلْوِعاء (ظرف)**

٢) **اَلرَّصيد**☑ اَلرِّداء☐ اَلْفُستان☐ اَلْقَميص☐ اَلسِّرْوال☐

اَلرَّصيد(اعتبار مالی، شارژ)/اَلرِّداء (روپوش بلند و گشاد روی که روی دیگر جامه‌ها کِشَند)/اَلْفُستان(پیراهن زنانه)/ اَلْقَميص(پیراهن)/اَلسِّرْوال(شلوار)

٣) مفرد: اَلْفَرَس اَلْأَفراس☐ **اَلْقَصير**☑ مفرد: اَلْكَلْب اَلْكِلاب☐ مفرد: اَلذِّئْب اَلذِّئاب☐ مفرد: اَلْأَسَد اَلْأُسُود☐

اَلْأَفراس(اسب‌ها)مفردها: اَلْفَرَس/**اَلْقَصير(کوتاه)**/اَلْكِلاب(سگ‌ها) مفردها: /اَلذِّئاب(گرگ‌ها)/اَلْأُسُود(شیرها)

٤) مفرد: اَلْأَخ اَلْإِخْوَة☐ مفرد: اَلْأُمّ اَلْأُمَّهات☐ مفرد: اَلْجَدّ اَلْأَجْداد☐ مفرد: اَلْبِئْر **اَلْآبار**☑ مفرد: اَلْأُخْت اَلْأَخَوات☐

اَلْإِخْوَة(برادران)/اَلْأُمَّهات(مادران)/اَلْأَجْداد(پدران)/**اَلْآبار(چاه‌ها)**/اَلْأَخَوات(خواهران)

٥) اَلْقِشْر☐ **اَلْفَظّ**☑ اَلْجِذْع☐ اَلْغُصْن☐ اَلثَّمَر☐

اَلْقِشْر(پوست)/**اَلْفَظّ(تندخو)**/اَلْجِذْع(تنه)/اَلْغُصْن(شاخه)/اَلثَّمَر(میوه)

٦) اَلْفُسْتُق☐ اَلْجَوْز☐ **اَلنَّوْم**☑ اَلْعِنَب☐ اَلتُّفّاح☐

اَلْفُسْتُق(پسته)/اَلْجَوْز(گردو)/**اَلنَّوْم(خواب)**/اَلْعِنَب(انگور)/اَلتُّفّاح(سیب)

● اَلتَّمرينُ الرّابِعُ: ضَعْ الْمُتَرادِفاتِ وَ الْمُتَضادّاتِ في مَكانِهَا الْمُناسِبِ.

غَلا اَلشِّراء اِتَّسَعَ قَدَرَ اَلدّاء اَلصَّبيّ راحَ اَلْأَعوام أَعْطىٰ اَلرَّوْح صارَ اَلشِّمال
اَلْبَيْع رَخُصَ ذَهَبَ اَلسِّنينَ أَصْبَحَ اَلرَّحْمَة اَلْيَمين اَلْمَرَض اِسْتَطاعَ أَخَذَ اَلْوَلَدَ ضاقَ



غَلا≠رَخُصَ — اَلشِّراء≠ اَلْبَيْع — اِتَّسَعَ≠ ضاقَ — أَعْطىٰ≠ أَخَذَ
گران شد ارزان شد — خرید فروش — گشاد شد تنگ شد — داد گرفت

اَلشِّمال≠اَلْيَمين — قَدَرَ= اِسْتَطاعَ — اَلدّاء=اَلْمَرَض — اَلصَّبيّ=اَلْوَلَدَ
چپ راست — توانست — بیماری — پسر

راحَ=ذَهَبَ — اَلْأَعوام= اَلسِّنينَ — اَلرَّوْح=اَلرَّحْمَة — صارَ=أَصبَحَ
رفت — سال‌ها — رحمت — شد

DaneshSad دانش صد

● اَلتَّمرينُ الْخامِسُ:

أ. تَرْجِمِ الْأَفعالَ.

۱. تَقْتَرِحْنَ: پیشنهاد می‌دهید	رَجاءً، اِقْتَرِحْنَ: لطفاً، پیشنهاد بدهید	۷. اِنْفَتَحَ: گشوده شد	لَمْ يَنْفَتِحْ: گشوده نشد
۲. تَبْتَعِدُ: دور می‌شوی	لا تَبْتَعِدْ: دور نشو	۸. تَظاهَرَ: وانمود کرد	لا نَتَظاهَرُ: وانمود نمی‌کنیم
۳. تُسْرِعُ: می‌شتابی	أَسْرِعْ: بشتاب	۹. تَوَكَّلَ: توکّل کرد	سَنَتَوَكَّلُ: توکّل خواهیم کرد
۴. يَعْتَذِرُ: پوزش می‌خواهد	أَعْتَذِرُ: پوزش می‌خواهم	۱۰. عَلَّمْ: آموزش بده	عَلِّمْني: به من آموزش بده
۵. قاتَلَ: جنگید	لا يُقاتِلْ: نباید بجنگد	۱۱. يَرْجِعُ: بر می‌گردد	لَنْ يَرْجِعَ: بر نخواهد گشت
۶. اِسْتَهْلَكَ: مصرف کرد	ما اسْتَهْلَكْنا: مصرف نکردیم	۱۲. يَنْجَحُ: موفّق می‌شود	لِيَنْجَحْ: باید موفّق شود

ب. تَرْجِمِ الْأَسماءَ.

۱. كَبُرَ: بزرگ شد	اَلْأَكابِر: بزرگان، بزرگ‌تران	۷. اِحْتَفَلَ: جشن گرفت	اَلاِحْتِفالات: جشن‌ها
۲. نَدِمَ: پشیمان شد	اَلنّادِمون: پشیمان‌ها	۸. اِسْتَمَعَ: گوش فرا داد	اَلْمُستَمِعينَ: گوش فرا دهندگان
۳. عَمِلَ: کار کرد	اَلْمَعْمَل: کارگاه، محلّ کار	۹. غَفَرَ: آمرزید	اَلْغَفّار: بسیار آمرزنده
۴. نَصَرَ: یاری کرد	اَلْمَنْصورات: یاری شدگان	۱۰. لَعِبَ: بازی کرد	اَلْمَلاعِب: ورزشگاه‌ها
۵. شَجَّعَ: تشویق کرد	اَلْمُشَجِّعَة: تشویق کننده	۱۱. صَغُرَ: کوچک شد	اَلصُّغْرىٰ: کوچک‌تر
۶. عَيَّنَ: مشخّص کرد	اَلْمُعَيَّن: مشخّص شده	۱۲. دَرَّسَ: درس داد	اَلتَّدريس: درس دادن

● اَلتَّمرينُ السّادِسُ: عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإعرابِيَّ لِلْكَلِماتِ الَّتي تَحتَها خَطٌّ.

۱- مُداراةُ النّاسِ نِصفُ الْإيمانِ.

مدارا کردن با مردم نصف ایمان است.

مُداراةُ: مبتدا و مرفوع به ضمّه/ النّاسِ: مضاف الیه و مجرور به کسره/ نِصفُ: خبر و مرفوع به ضمّه/ الْإيمانِ: مضاف الیه و مجرور به کسره

DaneshSad دانش صد

۲- عَدوٌّ عاقِلٌ[۳۶] خَيرٌ مِن صَديقٍ جاهِلٍ.
دشمنِ عاقل بهتر از دوستِ نادان است.
عَدوٌّ: مبتدا و مرفوع به ضمّه/عاقِلٌ: صفت و مرفوع به ضمّه/خَيرٌ: خبر و مرفوع به ضمّه/ صَديقٍ: مجرور به حرف جرّ/ جاهِلٍ: صفت و مجرور به کسره

۳- يا حَبيبي، لا تَقُلْ كَلاماً إلّا الْحَقَّ أَبداً[۳۷].
ای دوست من، هرگز سخنی بجز حقیقت نگو.

كَلاماً: مفعول و منصوب به فتحه/ الْحَقَّ: مستثنی و منصوب به فتحه، مستثنی منه: کلاماً

۴- اَلْعِلْمُ فِي الصِّغَرِ كَالنَّقشِ فِي الْحَجَرِ.
علم در کودکی مانندِ نقش (حکاکی) در سنگ است.
اَلْعِلْمُ: مبتدا و مرفوع به ضمّه/ كَالنَّقشِ: خبر از نوع جارّ و مجرور/ الْحَجَرِ: مجرور به حرف جرّ«فِي»

۵- أَضعَفُ النّاسِ مَنْ ضَعُفَ عَن كِتمانِ سِرِّهِ.
ضعیف‌ترین مردم کسی است که در پنهان کردن رازش ضعیف باشد.
أَضعَفُ: مبتدا و مرفوع به شکل ضمّه/ النّاسِ: مضاف الیه و مجرور/ كِتمانِ: مجرور به حرف جرّ/ سِرّ: مضاف الیه و مجرور به کسره

● اَلتَّمرينُ السّابِعُ: أ. اِبْحَثْ عَنِ الْأَسْماءِ التّاليَةِ في ما يَلي.

(اِسمِ الْفاعِلِ وَ اسْمِ الْمَفعولِ وَ اسْمِ الْمُبالَغَةِ وَ اسْمِ التَّفضيلِ وَ اسْمِ الْمَكانِ)

وزن فاعل: مُـ ـعِـ
وزن مفعول: مُـ ـعَـ
وزن فَعّال: فَعّالَة
اسم بر وزن أفعَل -فُعلَى: خیر و شرّ تفضیلی
وزن مَفعَل -مَفعِل- مفعلَة: جمع: مفاعِل

ب. أَعْرِبْ ما أُشيرَ إِلَيْهِ بِخَطٍّ.

۱- ﴿... إِنَّ النَّفْسَ لَأَمّارَةٌ بِالسّوءِ ... ﴾یوسف:۵۳
بی‌گمان نفس بسیار امر کننده به بدی است.(چرا که نفس قطعاً به بدی امر می‌کند فولادوند)
أ. أَمّارَةٌ: (وزن فَعّالَة، بسیار امر کننده): اسم مبالغه
ب. النَّفْسَ: اسم إنّ و منصوب به فتحه/ أَمّارَةٌ: خبر إنّ و مرفوع به ضمّه

۲- اِعْلَمْ بِأَنَّ «خَيْرَ الْإِخْوانِ أَقْدَمُـهُمْ». الإمامُ عَليٌّ ﷺ
بدان که «بهترین یاران، قدیمی‌ترین آنهاست.»
أ. خَيْرَ(بهترین): اسم تفضیل/ أَقْدَمُ (وزن أَفعَل، قدیمی‌ترین): اسم تفضیل

---

[۳۶] برای دبیران: «عَدوٌّ عاقِلٌ خَيرٌ مِن صَديقٍ جاهِلٍ.» از جمله مواردی که مبتدا می تواند نکره واقع شود، نکره موصوفه است.
هرگاه مبتدای نکره دارای صفت مفرد باشد به صورت معرفه ترجمه می‌شود. دشمن دانا از دوست نادان بهتر است. **(معادل دشمن دانا به از نادانِ دوست)**
برای دانش آموز: عدوّ: مبتدا/عاقِلٌ: صفت/خيرٌ:خبر/ صديق: مجرور به حرف جرّ ، من صَديق: جار و مجرور/ جاهل: صفت
متضاد← جاهل≠ (عالِم = عاقِل) / صَديق≠ عَدوّ

[۳۷] أَبداً: «همیشه» اما در جملات منفی به معنای «هرگز، هیچوقت» می باشد.

ب. خَيْرَ: اسم أَنَّ و منصوب به فتحه/ الْإِخْوانِ: مضاف اليه و مجرور به كسره/ أَقْدَمُ: خبر أَنَّ و مرفوع به ضمّه

۳- «**أَكْبَرُ الْحُمْقِ الْإِغراقُ** فِي الْمَدحِ وَ الذَّمِّ.» اَلإمامُ عَليٌّ

بزرگترين حماقت، زياده‌روی در ستايش و نكوهش است.

أ. أَكْبَرُ (وزن أَفعَل، بزرگ‌ترين): اسم تفضيل / المدح ≠ الذمّ

ب. أَكْبَرُ: مبتدا و مرفوع به ضمّه/ الْحُمْقِ: مضاف اليه و مجرور به كسره/ الْإِغراقُ: خبر و مرفوع به ضمّه

۴- **طَلَبُ** الْحاجَةِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِها **أَشَدُّ** مِنَ الْمَوْتِ[۳۸]. اَلإمامُ عَليٌّ

طلب نياز از نا اهلش سخت‌تر از مرگ است.

أ. أَشَدُّ(وزن أَفعَل، سخت‌تر): اسم تفضيل

ب. طَلَبُ: مبتدا و مرفوع به ضمّه/ أَشَدُّ: خبر و مرفوع به ضمّه

۵- «قُمْ عَنْ **مَجلِسِكَ** لِأَبيكَ وَ مُعَلِّمِكَ وَ إِنْ كُنْتَ أَميراً.[۳۹]» اَلإمامُ عَليٌّ

به احترام پدر و معلمت از جايت برخيز اگرچه فرمانروا باشی.

أ. مَجلِس (وزن مَفعِل، محل نشستن و جا): اسم مكان/ معَلِّم (وزن مُفعِّل): اسم فاعل

ب. مَجلِس: مجرور به حرف جرّ«عَنْ»

۶- «**يَوْمُ الْعَدْلِ** عَلَى الظّالِمِ أَشَدُّ مِنْ **يَوْمِ** الْجَوْرِ عَلَى **الْمَظلومِ**.» اَلإمامُ عَليٌّ

روز[اجرای] عدالت بر ستمگر سخت‌تر از روز ستم بر ستمديده است. (مفهوم: پشيمانیِ ستمگر را می‌رساند.)

أ. الظّالِمِ (وزن فاعِل): اسم فاعل/ أَشَدُّ (وزن أَفعَل، سخت‌تر): اسم تفضيل/ الْمَظلومِ (وزن مَفعول) اسم مفعول

ب. يَوْمُ: مبتدا و مرفوع به ضمّه/ الْعَدْلِ: مضاف اليه و مجرور/ يَوْمِ: مجرور به حرف جرّ«مِن»/ الْمَظلومِ: مجرور به حرف جرّ «عَلَى»

---

[۳۸] اصل آن «أَشَدُّ مِنَ المَوتِ طَلَبُ الحاجَةِ مِن غَيرِ أَهلِها.» حديثی از امام عليّ عَلَيهِ السَّلامُ است.

[۳۹] برای دانش آموز: إن شرطيه هرگاه با «و» همراه شود به معنای اگرچه، جواب شرطش حذف می شود. إِنْ(از اداة شرط) كُنْتَ(فعل شرط).

DaneshSad دانش صد